

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ملاقاتی با یکی از دو آبی که علم اجمالی به نجاست یکی از آنها وجود دارد

پس از اثبات این کبرای کلی که اگر معلوم بالإجمال در اطراف علم اجمالی تمام الموضوع باشد برای حکمی، آن حکم نسبت به تمام اطراف علم اجمالی جریان دارد و اگر جزء الموضوع باشد، آن حکم در اطراف علم اجمالی جریان ندارد؛ وارد بحث ملاقی با یکی از این دو مائی که علم اجمالی به نجاستشان داریم می‌شویم، اگر گفتیم که معلوم بالإجمال یعنی نجس، تمام الموضوع برای ترتب احکام است به طوری که اجتناب از ملاقی یکی از احکام خود این نجس است، یعنی شیء نجس احکامی دارد یکی از احکامش اجتناب از خودش است و من جمله اجتناب از ملاقی اوست که اجتناب از ملاقی یکی از احکام این نجس است. اگر این چنین گفتیم، کبری در اینجا تطبیق پیدا می‌کند و اجتناب از ملاقی لازم می‌شود، اما اگر گفتیم این نجس موضوع برای اجتناب از ملاقی نیست، ملاقی نیاز به یک حکم دیگر و یک دلیل دیگر دارد، اجتناب از این ملاقی لازم نیست.

مبنای بحث ملاقی با نجاست: برای روشن شدن مطلب مجموعاً دو مبنا در باب ملاقی و ملاقات وجود دارد، البته اجماع قائم است، بالاتر از اجماع ضرورت هست بر اینکه اگر یک شیئی با نجس ملاقات پیدا کند نجس است. اما بحث در این است که وجه نجاست چیست؟ دو مبنا اینجا وجود دارد:

مبنای نخست: مبنای اول این است که نجاست این ملاقی خودش یک جعل مستقل لازم دارد، این ملاقی نیازمند یک تعبد جدید است غیر از آن جعل نجاست برای شیئی نجس، غیر از آن جعل وجوب اجتناب برای شیئی نجس شارع باید تعبد و جعل دوم و یک جعل مختصی را برای ملاقی قرار بدهد، به طوری که این وجوب اجتناب از ملاقی یک حکمی در عرض آن وجوب اجتناب از نجس باشد که می‌شود دو تا حکم.

روی این مبنا اساساً دیگر وجوب اجتناب از ملاقی از آثار و احکام ملاقا نیست! وقتی فرض می‌کنیم و مبنا را این قرار می‌دهیم که این نیاز به جعل مستقل دارد نیازمند به تعبد جدید است، دیگر نمی‌توانیم بگوئیم اجتناب از ملاقی از آثار آن ملاقا است، چون می‌گوئیم خودش یک حکم دوم و جعل دومی لازم است. البته باز روی این مبنا ما نسبت بین این دو تا را می‌توانیم از راه علت و معلول قرار بدهیم، حالا اینکه دارم این تعابیر را می‌کنم چون در کلمات بزرگان مثل مرحوم نائینی، مرحوم امام، مرحوم آقای خوئی قدس سرهم، تعابیر مختلف آمده و گاهی اوقات هم آدم احساس می‌کند بعضی از تعابیر قابل جمع نیست، در همین جا روی این مبنا وقتی در کتاب مصباح الاصول مرحوم آقای خوئی توضیح می‌دهند می‌فرمایند «نجاسةٌ أُخري حاصلةٌ من نجاسة الملاقى بالفتح حصول المعلول من العلة» یعنی منشأ این نجاست دوم همان ملاقا است، یعنی ملاقا علت می‌شود برای این نجاست ملاقی، اما نجاست ملاقی از احکام و آثار ملاقا نیست، این تعبیر معلول و علت در فوائد الاصول مرحوم محقق نائینی نیامده ولی در مصباح الاصول آمده که به نظر می‌رسد حالا اگر این تعبیر را نکنیم اولی باشد، ما داریم دو تا مبنا را در باب

نجاست ملاقي توضیح می‌دهیم؛ در مبنای اول می‌گوئیم تعبّد محض است، شارع تعبّداً فرموده ملاقي نجس است يك وجوب اجتناب دوم را برای او جعل کرده و روی این مبنا وجوب اجتناب از ملاقي از آثار ملاقا نیست، این يك مبنا که مشهور علما این مبنا را دارند.

مبنای دوم: مبنای دوم این است که ملاقي نیاز به يك جعل جدید ندارد، همان وجوب اجتناب در ملاقا شامل ملاقي می‌شود. ملاقات بین ملاقي و ملاقا موجب اتساع دایره نجاست است، ملاقات فقط سبب می‌شود که این دایره و موضوع را وسیع کند. تا حالا موضوع نجاست در همین ملاقا بود بالفتح، الآن که يك ملاقات واقع شد دایره نجاست اتساع پیدا می‌کند. شبیه اتصال يك آب نجس با غیر آب نجس، یا امتزاج. چطور اگر يك آب نجس با يك آب دیگر مخلوط شود، وقتی مخلوط شد دایره نجس بیشتر می‌شود، تا حالا دایره نجس يك لیتر بود و شما يك لیتر آب طاهر هم با آن مخلوط کردید یا يك لیتر آب نجس را داخل آب قلیل کردید می‌شود دو لیتر، هر دو لیتر الآن نجس است. همانطوری که در صورت امتزاج، در صورت اتصال دایره نجس توسعه پیدا می‌کند، کار ملاقات هم همین است. تعبیری که مرحوم نائینی دارند این است که خود ملاقات شرعاً علیّت ندارد، آنچه که این ملاقات در آن اثر دارد اتساع است، یعنی ملاقات سبب نجاست نیست، بلکه ملاقات سبب است که دایره نجس توسعه و توسّع پیدا کند. روی این مبنا ملاقي دیگر يك فرد دوّمی نیست بلکه عین نجاست ملاقا است. وجوب اجتناب از ملاقي روی این مبنا همان وجوب اجتناب از ملاقا است، روی این مبنا دیگر نیاز به يك جعل جدید و نیاز به يك تعبّد جدید نیست.

بعبارةً أُخري همان وجوب اجتنابی که برای شيء نجس یعنی ملاقا هست همان اقتضا می‌کند وجوب اجتناب از ملاقي را.

تفاوت دو مبنا و ثمره بحث

پس در این بحثی که الآن می‌خواهیم وارد شویم، اول باید روشن شود که تفاوت این دو مبنا چیست؟ ثمره‌اش چیست و کدام يك صحیح است؟ يك مبنا که مبنای مشهور است، می‌گویند ملاقي نیازمند به جعل جدید است، او يك تعبّد جدید لازم دارد. اگر بخواهد نجس باشد «فردّ و مصداق آخر لنجس» مصداق دوم است و روی این مبنا که مشهور اختیار کردند نجاست ملاقي و وجوب اجتناب از ملاقي از آثار ملاقا نیست. اما مبنای دوم که این مبنای دوم را به ابن زهره نسبت می‌دهند و من تبع ابن زهره. ابن زهره در غنیه گفته ملاقي يك فرد دوم نیست بلکه موجب اتساع ملاقا است، دایره نجس را توسعه می‌دهد.

طبق مبنای اول که ما می‌گوئیم خود ملاقي يك جعل جدید لازم دارد این مثال خیلی روشن را می‌شود زد که اگر يك سگی در يك إنائي ولوغ کند، این إناء الآن اگر بخواهد تطهیر بشود نیاز به تعفیر دارد و باید چندین مرتبه خاک مالي کنند، حالا اگر يك ظرف دیگری آمد با این ظرف ملاقات پیدا کرد یا يك چیزی با این ظرف ملاقات پیدا کرد، وقتی می‌گوئیم ملاقي خودش نیاز به يك جعل جدید دارد نمی‌توانیم بگوئیم همان وجوب تعفیری که در ملاقات هست در این هم می‌آید، اگر دستش هم الآن به این ظرف خورد باید دستت را تعفیر کنی، نه! ملاقي روی مبنای اول نیازمند به جعل جدید و نیازمند به دلیل جدید است.

یا مثال دوم در باب بول؛ شستن و تطهیر آن را مرتّین لازم می‌دانند، حالا اگر دست انسان به جایی خورد که آنجا با بول نجس شده و دست انسان متنجس شد اینجا لازم نیست که دو بار دست شسته شود، خود بول را باید دو بار تطهیر کرد ولي ملاقي با او نیازمند به يك حکم جدید و نیازمند به يك جعل جدید است و این امثله فراوان است و اینها شاهد بر این است که این قول اول مشهور بین فقهاست، مشهور می‌گویند «ملاقي محتاجٌ إلی جعلٍ جدید و حکمٍ جدید و تعبّدٍ خاص» و از آثار ملاقا نیست، اما ابن زهره و ... که می‌گویند ملاقي از آثار ملاقا است ثمره‌اش در همین است که همان حکمی که برای ملاقا هست باید برای ملاقي هم جاری کنند حتی در همین دو مثالی که زدیم ابن زهره باید همان حکمی که برای ملاقا هست را در ملاقي جاری کند.

مرحوم محقق نائنی تذکری دادند و می‌فرمایند در این دو مبنا فرق نمی‌کند که ما نجاست را «من الأحكام الوضعية المتأصلة» بدانیم یا اینکه از احکام منتزعه بدانیم که بگوئیم نجاست انتزاع از یک حکم تکلیفی می‌شود، یعنی اینطور نیست که اگر گفتیم نجاست از احکام متأصلة است مثلاً باید مبناي مشهور را قائل شد، اگر گفتیم از احکام انتزاعیه است باید مبناي ابن زهره را قائل شد، نه! هر يك از این دو قول یعنی متأصلة بودن و انتزاعي بودن، می‌توانند هر يك از آن دو قول را داشته باشند، منتهی ایشان می‌فرماید تنها فرقی که وجود دارد این است که بنا بر متأصلة بودن و اصیل بودن، نجاست ملاقی از شئون جعل نجاست نجس است، یعنی شارع همانطوری که نجاست را برای نجس جعل کرده نجاست را برای ملاقی هم جعل کرده، اما بنا بر انتزاعي بودن باید بگوئیم همان طوری که در نجس ما نجاست را از وجوب الإجتنب انتزاع می‌کنیم در ملاقی هم از وجوب الاجتناب انتزاع می‌کنیم، تنها فرقی که بین اینها وجود دارد همین است.

کسانی که مبناي مشهور را دارند اگرالآن دست ما با یکی از این دو ظرفی که علم اجمالی داریم به نجاست احدهما ملاقات پیدا کرده، روی مبناي مشهور چون ملاقی نیاز به جعل جدید و تعبد خاص دارد ما شك داریم الآن يك وجوب اجتناب برای این ملاقی آمد یا نه؟ يك وجوب اجتناب دوم آیا جعل شد یا جعل نشد؟ اصل عدم آن است، لذا روی مبناي مشهور باید بگوئیم اجتناب از ملاقی لازم نیست، ملاقی با احد الطرفين در علم اجمالی نجس نیست و محکوم به طهارت است. اگر این ملاقی حالت سابقه طهارت دارد استصحاب طهارت می‌کنیم، اگر حالت سابقه ندارد الآن شك می‌کنیم با این ملاقات نجس شد یا نشد؟ اصالة الطهارة را جاری می‌کنیم، اما روی مبناي ابن زهره و من تبع او که ملاقی از آثار و احکام ملاقا است، ما به همان دلیلی که از این ملاقا و آن طرف دیگرش باید اجتناب کنیم، از ملاقی هم باید اجتناب کنیم، می‌گوییم در آنجا گفتیم برای تحصیلاً للموافقة القطعیة ما اجتناب می‌کنیم و اینجا هم تحصیلاً للموافقة القطعیة ملاقی را هم باید اجتناب کرد، این ثمره‌ی آن.

حالا ببینیم دلیل بر مدعای ابن زهره چیست و آیا برای مشهور هم ما می‌توانیم دلیلی اقامه کنیم یا نه؟ ابن زهره به دو دلیل استدلال کرده، دلیل اولش آیه شریفه «و الرجز فاهجر» از رجز اجتناب کنید، از پلیدی باید اجتناب کنید. ابن زهره می‌گوید این آیه شریفه «و الرجز فاهجر» این برای وجوب حجر ملاقی کافی است اینجا نائینی و امام جواب دادند که این استدلال باطل است، چون مراد از رجز همان اعیان نجسه است همان ذات نجس است، اما آیه شریفه متعرض ملاقی رجز نیست، آیه می‌فرماید و الرجز فاهجر، از خود رجز اجتناب کنید، از کجا بگوئیم که ملاقی با رجز هم رجز است و ملاقی با رجز هم رجز است. نائینی این را دارد و عرض کردم امام رضوان الله علیه هم می‌فرمایند این استدلال استدلال باطلی است و آیه شامل ملاقی نمی‌شود.

اینجا اگر کسی بگوید این رجز هر پلیدی است و اگر يك چیزی با یکی از اطراف علم اجمالی هم ملاقات کرد عرف او را رجز می‌داند، عرف هم می‌گوید این هم حکم همین را پیدا می‌کند، عرف او را رجز می‌داند. به عبارت دیگر يك وقتی هست که ما می‌گوییم رجز و رجز حقیقت شرعیّه در اعیان نجسه است، آن وقت اشکال نائینی و امام وارد است. اما اگر ابن زهره بگوید رجز يك معنای عرفی دارد و همان رجز است، «إنما الخمر و الميسر و الاكلام رجس من عمل الشيطان»، رجس يك معنای عرفی روشنی دارد و هر گونه پلیدی است، عرف ملاقی را از حیث پلیدی ملحق به ملاقا می‌داند، اگر يك چیزی خودش خون است دستی هم که به خون می‌خورد همان معامله را می‌کند که با خود خون می‌کند. اگر ابن زهره بخواهد يك چنین ادعایی کند این جواب وافی نیست ولی اشکال این عرض ما این است که معلوم نیست که از رجس يك معنای عرفی اراده شده باشد رجز لعلّ همان معنای خاصّ شرعی، آنچه را که شارع فرموده رجز است، آنچه که شارع فرموده متیقّنش همان اعیان نجس است.

دلیل دوم ابن زهره يك روایتی است که این روایت در ابواب الماء المضاف باب پنجم از وسائل الشیعه کتاب الطهارة، حدیث

دوم يك روايتي است كه اين روايت را نائيني مي فرمايد «**لا تخلوا عن إشعار**» براي مدعاي ابن زهره، مرحوم امام، مرحوم آقاي
خوئي قدس سرهم اينها رد كردند، روايت را ملاحظه بفرماييد براي فردا.

وصلي الله علي محمد و آله الطاهرين